

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلام مرحوم حلی را عرض کردیم و عرض شد که ایشان اخباری را برای حکم به ارتداد، بدون توجه به جنبه علم و عدم علم در اینجا ذکر می کنند و یک منظوری از این اخبار دارند که بعداً منظورشان را عرض می کنیم. دوتا از آن اخبار را عرض کردیم، دو یا سه تای دیگر هم مانده است [که باید عرض کنیم]. یکی صحیحۀ عبداللہ بن سنان است از امام علیہ السلام که می فرماید: من ارتكب کبیرة من الکبائر فزعمَ انها حلالٌ اخرجہ ذلک من الاسلام و عذبَ اشدَّ العذاب و ان کان معترفاً أنَّه اذنب و مات علیها اخرجہ من الایمان و لم یخرجہ من الاسلام و کان عذابه اھون من العذاب الاول.

این در اینجا دلالت می کند که هر گناهی را که

انسان انجام بدهد] او را از اسلام خارج می کند]-
در روایات دیگر هم در این زمینه داریم که لایکون^{۲۸}
المومن مومنأ حین اذنب یا حین یذنب و اینها، که
روح ایمان خارج می شود موقع [انجام گناه]. - اما
اینجا بحث در مورد اسلام است، در مورد اسلام،
حکم به حلیت این گناه او را از اسلام خارج می کند
و اعتراف به گناه فقط ایمان او را از بین می برد.

روایت دیگر، روایت برید عجلی است: عن ابی
جعفر علیه السلام، قال سئلته عن ادنی ما یکون به
العبدُ مشرکاً- این را خوانده ایم- من قال ؟ انها
حصاة ؟ و دان به. که این بحث به طور کلی راجع
به مراتب ایمان و مراتب شرک است که از ما نحن
فیه اجنی است.

یک روایت دیگر از سلیم بن قیس است که
می فرماید: ادنی ما یکون به العبدُ کافراً من زعم ان
الشیء انه الله تعالى عنه، إنّ الله امر به و نصبه دیناً
یتولّى علیه و یضمُّ أنّه لیعبد الذی امره به و أنّ ما یعبد
الشیطان.

در این روایت همان انکار ما علم انه من الدین
است که خودش موجب کفر خواهد شد.

در این مطالبی که ایشان می خواهند استفاده
کنند، البته عرض شد که ایشان همان مطالب صاحب

جواهر را در اینجا می‌آیند نقل می‌کنند و آنچه را که نقل شده از صاحب ذخیره و کشف اللثام یا آن که از مجمع البرهان نقل شده که علم شرط است، همه اینها را می‌آیند بیان می‌کنند و در آخر، حکمی که می‌کنند می‌فرمایند که روایاتی که در اینجا هست این روایات مبهم است، بعضی از این روایات می‌گویند انکار فرائض موجب خروج از اسلام است، در بعضی از روایات آن که انکار ما علم من الدین است آن موجب خروج از اسلام است، در بعضی از روایات داریم که ادنی ما یكون به شیء کافراً من علم من قال؟ انها حصة و؟ خب این موجب شرک است و امثال ذلک. یا کسی که گناهی را انجام بدهد، من ارتکب کبیره و زعم انها حلال این موجب خروج از اسلام است.

مسأله‌ای را که ما آن مسأله را قبلاً مطرح کرده‌ایم این است که آنچه که در روایات بر حسب ظاهر امر و بادی امر به نظر می‌رسد [این است که] یک ملاک و معیار مشخصی برای حکم به ارتداد و کفر وجود ندارد. در بعضی از روایات علم هست، در بعضی از روایات نیست، در بعضی از روایات اصلاً صرف نظر از اینها شده، در روایاتی که از

امیرالمؤمنین علیه السلام است که دو نفر داشتند
 عبادت صنم می‌کردند حضرت آنها را صدا زد،
 خواند، و دعا انکر علیهما و لم یقبلا فقتلہما راجع به
 این که علم و [و زعم] آنها [حلال] در این روایات
 نیست لذا ایشان با توجه به این روایات استفاده
 می‌کنند که فقیه نمی‌تواند حکم کند کسی که منکر
 ظواهر اسلام است این شخص کافر است. کسی که
 انکار ظواهر را می‌کند، نمی‌توانیم بگوییم که این
 شخص کافر است. چرا؟ به خاطر این که یک دلیل
 خاصی بر انکار یک همچین شخصی نیامده، چه بسا
 انکار این فرد لشبته‌تین باشد و امثال ذلک. و از یک
 طرف السنۃ فقهاء بر این است که این انکار، مستلزم
 انکار نبی باشد یعنی اگر برگشت به انکار نبی داشته
 باشد، این موجب کفر و ارتداد است. آن وقت این
 استلزام انکار نبی، خودش محل برای شبهه [و
 اختلاف] آراء شده [که] در چه صورت این انکار،
 مستلزم انکار نبی است؟ آیا صرف انکار یک
 ضروری، مستلزم انکار است؟ دوباره همین بحثهایی
 که ما در جواهر کردیم دوباره در اینجا مطرح
 می‌شود، آیا صرف اینکه انکار ضروری از
 ضروریات را بکند می‌توانیم بگوییم که این انکار
 ضروری، برگشت و ارجاعش به انکار نبی است یا

اینکه نه؟ یا اینکه ممکن است این انکار ضروری
لشبهه حصلت له باشد؟ پس بنابراین این موجب
انکار پیغمبر نخواهد بود. حالا این شبهه تا چقدر
دوام داشته باشد؟ آیا این شبهه به ادنی تأملی از بین
برود یا بماند؟

ولی آنچه که مطرح است برای حکم به کفر،
یعنی آنچه که نمی‌شود در آن شک کرد این است که
این قضیه انکار فریضة من الفرائض یا انکار
ضروری از ضروریات، این کانه یک امر ارتکازی
عند الفقهاء هست که نفس خود [انکار] ضروری
نمی‌تواند موجب خروج عن الاسلام باشد، این اگر
استوجب یا اوجب انکار النبی، [اگر] به این کیفیت
موجب انکار بشود این، خروج عن الاسلام است،
یعنی چطور؟ یعنی اگر فرض کنید که یک شخصی
بیاید و به این کیفیت بگوید، یعنی این طور ما احکام
اینها را بخواهیم معنا کنیم و باز کنیم و توجیه کنیم
این طور باید بگوییم، اگر یک شخصی بیاید و بگوید
اگر پیغمبر در این زمان بیاید و بگوید این حکم از
احکام الهی هست و این حکم من قبل الله است و
این شخص یقین داشته باشد به رسالت این پیغمبر،
اگر یک وقت یقین به موضوع ندارد و بگوید این

شخص که آمده و این حرفها را گفته پیغمبر نیست
خب این خارج از مَحَط بحث است، یا اینکه این
یقین به موضوع داشته باشد اما یقین نداشته باشد بر
اینکه این رسول این کلام را وحی من قَبَل اللّٰه تعالی
القاء می کند بگوید کلام من عند نفسه است، خب
خیلیها در زمان پیغمبر می گفتند این حرفی که
می زند من عند نفسه است و تفریق قائل می شدند
بین وحی که مانند آیات قرآن می آید بر پیغمبر و بین
کلامی را که پیغمبر می گفته که این کلام را من قَبَل
نفسه می دانستند و او را جَائِز الخَطَاء در کلمات خود
به حساب می آوردند، حالا در این مورد هم باز با
اینکه می گوئیم اشتباه است اما ممکن است اعتقادش
این طور باشد اما اگر نه، یقین به موضوع و یقین به
اینکه این کلام من قَبَل اللّٰه است داشته باشد در عین
حال انکار بکند و بگوید من او را قبول ندارم، لا
شَکَّ و لا شبهه که این فرد مرتد است و این کافر
است. این منظور از انکار رسالت است.

انکار رسالتی که می گویند انکار ضروری از
ضروریات دین و انکار فریضه‌ای از فرائض یا انکار
ما عَلمَ انّه من الدّین و ینکره، این به این نحو است،
این اگر موجب انکار رسالت بشود، یعنی این طور
که اگر به او بگویند اگر پیغمبر بیاید و در مقابل تو

بایستد و بگوید این کلام را من می گویم که الآن در این زمان باید این حکم را اجرا کرد، در این حال چه می گویی؟ اگر بگوید من قبول ندارم خب لا شک و لا شبهه که این فرد کافر است دیگر، این مثل [این می ماند] که از اوّل اصلاً خودش انکار رسالت را بکند، از اوّل بگوید که من این کلام رسول خدا را قبول ندارم، قرآن را قبول ندارم، خب این هم همین است دیگر، فرق نمی کند.

یک وقتی می گوید این احکام مربوط به زمان سابق است، پیغمبر هم اگر گفته این مربوط به زمان خود پیغمبر بوده، این در آن حرف است، این انکار، انکار رسالت نیست. خب چه اشکال دارد می گوید من الآن اعتقاد بر این است که، همین مسائلی که ممکن است امروزه مطرح بکنند، تأثیر زمان و مکان در اجتهاد و فتوی و شرایط و محیط و خصوصیات و قضایا و به طور کلی جوانبی که این موجب می شود فتوای یک فقیهی فرق بکند در یک زمان، خیلی خب حالا می گوئیم که، البته ما زمان و مکان و شرایط و این حرفها را دخیل نمی دانیم نه اینکه زمان و مکان بیاید تغییر بدهد. من باب مثال حالا یک مطلبی را

خدمتتان عرض می‌کنم. جَرَح و اخراج دم، فرض کنید که من باب مثال اگر این اخراج دم به حدّ منفعت باشد که همان حدّ حجامت و امثال ذلک است که این در خود زمان ائمه هم مستحب بوده، حجامت و اخراج دم مستحب بوده و اتفاقاً روایات هم برایش خیلی زیاد است، از امام رضا علیه السلام روایت داریم، از پیغمبر داریم، از امام صادق داریم که فصل حجامت که فصل ربیع است این بسیار فصل خوبی است و در طب قدیم چقدر مورد استفاده قرار می‌گرفته همین مسئله، خب این مشخص بوده که یک منفعت محلّله‌ای بر این حجامت بار شده و در روایات هم تأکید بر آن خیلی شده، خود ائمه هم این کار را انجام می‌دادند، خود ائمه هم حجامت می‌کردند. ولی نه، اخراج دم برای غیر از حجامت، فرض کنید که من باب مثال اگر این اخراج دم موجب ضعف و مرض و چیزی هم بشود خب این شاید حرام هم باشد، اگر یک مرضی را بخواهد بیاورد این حرام است دیگر طبیعتاً.

اما این مسئله‌ای که در این زمان مطرح است فرض کنید که اهداء دم، صرف نظر از آن حجامت و

اینها، اگر خودش فی حدّ نفسه یک امری باشد، الآن
خب ممکن است در بعضی از شرایط، حیات یک
فرد منوط به این اهداء دم باشد جداً و واقعاً، خب
انسان این دم خودش را اهداء می کند و بعد هم با
ادویه و یا با بعضی از مواد، خب این جایگزین
می شود. دوايي به او می دهند، قرصهایی به او
می دهند و ویتامینی به او می دهند که به سرعت
جبران می کند، مواد خون ساز و... به او می دهند این
زود می آید جایگزین می شود. این قضیه اهداء دم
خب فرض کنید که در زمان سابق نبوده. اگر به یکی
می گفتند که آقا شما یک مقدار از خونتان را فرض
بکنید که بدهید شاید حکم به حرمت هم در آن موقع
می شده ولی الآن در این زمان این اهداء دم نه تنها
حکم به حرمت درباره آن نمی شود بلکه ممکن است
در بعضی از موارد حکم به وجوب هم بشود.

این تبدل حکم در یک زمانی دون هذا، این نه از
این باب است که زمان، اشتباه نشود، این اشتباهی که
اینها می کنند این است که اینها می گویند زمان و مکان
می آید به طور کلی حکم را عوض می کند! نه جانم!

زمان و مکان می آید مصادیق حکم را تغییر می دهد نه اینکه حکم را عوض کند. نفس اخراج دم حرام نیست [بلکه] اخراج دم بدون منفعت محلله، حرام است. فرض کنید مانند ضرب و جرح، این حرام است چون منفعت محلله ای بر آن مترتب نیست اما اگر در یک زمانی شرایط برای منفعت محلله پیدا شد، در آن زمان، اشکالی ندارد.

پس زمان و مکان حکم را عوض نمی کند بلکه شرایط تحقق حکم کلی را فراهم می کند. حکم کلی این است که اگر بر این جرح، منفعت محلله ای بار بشود حرام نیست و لو در زمان خود رسول خدا. اگر بر این جرح، منفعت محلله ای مترتب نشود حرام است و لو فی زماننا هذا. پس این زمان و مکان چه چیزی را آمد عوض کرد؟! عوض نکرده چیزی را. اگر در خود زمان رسول خدا؟ بود، اگر در خود زمان رسول خدا می شد این دم را به یک مریضی اهداء کرد در خود زمان رسول خدا حلال می شد و اگر الان ما در یک شرائطی باشیم که؟ نباشد و بر خود جرح یک منفعت محلله ای مترتب نشود، در همین زمان ما هم که عصر اتم هست- و یکی یکی از

کشورها [دارند بمب اتم می سازند] شنیدیم که اخیراً پاکستان هم مثل اینکه بمب اتم ساخته حالا کی نوبت ما بشود خدا می داند- در همین زمان هم این حرام است. پس اینکه زمان و مکان در اجتهاد دخالت دارند، این خیلی حرف بی معنایی است! زمان و مکان چه دخالتی دارند؟ صحبت در این است که در هر شرائطی شرائط برای تحقق آن حکم کلی من قبل الشارح باشد، در آن زمان مصادیق برای این حکم کلی هم در خارج تحقق پیدا می کند. اگر در یک زمانی شرائط نباشد مصادیقش هم تحقق پیدا نمی کند نه اینکه این حکم از حرمت متبدل می شود به حلیت! هیچ وقت حرام متبدل به حلیت نخواهد شد! هیچ وقت نخواهد شد! و هیچ وقت حلال متبدل به حرام نخواهد شد. فرض کنید که همین شراب و خمر که حرام است، هیچ وقت این حرمت متبدل به حلیت نخواهد شد.

لقائل ان يقول پس در اکل میته یا در شرائط اضطرار حکم چیست؟ ما می گوئیم باز حرام متبدل به حلال نشده است. این حرام، حرام بود در تحت

حکم کلی خودش. شُربِ خمرِ بدون منفعت محلله حرام است اما اگر برای یک مریضی، خمر حکم دوا را دارد و این دوا منحصر به فرد است در خمر، این دیگر در این صورت حرام نیست.

پس بنابراین طبق آن مبانی که ما قبلاً خدمتتان عرض کردیم هیچ وقت حرمت و حلیّت و احکام، روی شخص خاصی نمی‌رود. عرض شد خدمتتان سابق که احکام خمسه روی مصادیق خارجی نمی‌رود، احکام خمسه روی موضوعاتی می‌رود که آن موضوعات با تحقق به شرائط و با تحقق به جزئیات و خصوصیات، تحقق موضوعی پیدا می‌کند و عنوان موضوع به خود می‌گیرد. پس بنابراین هیچ وقت این حکم حرمت روی فرد خمر خارجی نرفته است. خمر خارجی مصادیق برای خمر است و خود این فی حدّ نفسه، الآن این لیوان، این لیوان فرض کنید که در آن ماء است، آیا این ماء به خصوص، حلال است یا حرام است؟ ما نمی‌دانیم چون حرمت و حلیّت روی ماء نرفته. این ماء در تحت آن موضوع کلی قرار می‌گیرد که آن موضوع کلی حکم کلی رفته [روی آن]. این ماء اگر شرب آن برای بدن مفید

باشد این ماء می شود حلال. اگر همین ماء، شرب آن برای بدن مضر باشد این ماء می شود حرام. اگر الآن که ما در ماه صفر هستیم و بدون صوم، این آب را بخوایم تناول کنیم این آب می شود حلال، اگر در ماه رمضان باشیم و صوم داشته باشیم، صائم باشیم این آب می شود حرام. تمام اینها برای چیست؟ به خاطر این است که احکام خمسہ روی نفس موضوعات خارجی هیچ وقت نمی رود. احکام خمسہ می رود روی موضوع کلی، آن موضوع کلی هم بر طبق شرائط و اجزاء و جزئیات معنون به آن [حکم کلی خواهد شد] و وقتی که یک عنوان، ماء مفید و بدون ضرر در غیر صوم این خودش می شود موضوع کُلّی. بر این موضوع کلی حکم حلیّت می آید، حکم استحباب می آید، حکم وجوب یا حکم حرمت می آید، آن وقت این ماء در خارج، مصداق برای آن موضوع کلی هست و الا به نفس این ماء نه حرمت اطلاق می شود و نه حلیّت و نه وجوب و نه سائر احکام دیگر.

سؤال: اینهایی که قائل هستند به بسط زمان و

مکان در احکام فقهیه شاید مرادشان همین باشد یعنی تسامح در تعبیر است نه واقعیت چون آنها هم نمی‌توانند بگویند زمان و مکان چیزی است که تأثیر در حکم بکند، می‌خواهند بگویند که زمان طوری تغییر یافته که آن موضوعش عوض شده.

جواب: می‌گویند زمان می‌آید و حکم را عوض می‌کند.

سؤال: نمی‌توانند اثبات بکنند، ما زمانی نداریم که بخواهد بیاید حکم را عوض کند.

جواب: خب، بله دیگر، الآن خود زمان و خود مکان، تا به حال مثلاً یک شئی حرام بود حالا می‌شود حلال.

سؤال: چرا می‌شود حرام؟ چرا می‌شود حلال؟

جواب: الآن فرض کنید که موضوع برای این ...

سؤال: یعنی منفعت نداشت حالا منفعت دار شد

پس خود به خود موضوع عوض می‌شود که حکم عوض می‌شود.

جواب: عرض من این است که ...

سؤال: اینها می‌گویند که زمان منفعت را می

زاید.

جواب: آهان! ببینید اینها می خواهند بگویند این داخل در تحت آن موضوع بود و تمام شد. و به عبارت ایشان حالا یا منفعت را می زاید یا این می آید اصلاً ملاک درست می کند در این زمان برای این موضوع. ما می گوئیم ملاک همیشه هست منتهی یک وقتی آن ملاک، تحقق خارجی دارد، یک وقت آن ملاک تحقق خارجی ندارد پس زمان و مکان تأثیری نداشته. زمان و مکان می آیند آن ملاکی را که وجود دارد کشف می کند، آن ملاک را منصبه بروز و ظهور می رسانند نه اینکه خود زمان و مکان اصلاً خود...، اینها این طور می گویند که در زمان خود رسول خدا فرض کنید که من باب مثال اصلاً حکم به اهداء دم اصلاً بی معنا بود، اصلاً معنی ندارد، اصلاً در آن زمان نبوده، نه حکمش بوده، نه ملاکش بوده، هیچی اصلاً در آن زمان وجود نداشته، احکام در آن زمان منحصر در این موارد خاص بوده اند و ما در این زمان یک احکام جدیدی داریم، یعنی انگار پیغمبر از نو دوباره مبعوث شده به رسالت و یک احکام جدیدی را آمده مطرح کرده.

ما عرضمان این است که پیغمبر یک بار بیشتر مبعوث نشد. فقط پیغمبر ملاک آورد. در آن زمان این ملاکها این مصادیق را داشت، همان ملاکها در این زمان مصادیقش این است. پس کأنّ رسول خدا که الان آمده می گوید اهداء دم بلا مانع است همان رسول خدا در هزار و چهار صد سال قبل همان موقع هم گفته اهداء دم بلا مانع است منتهی می گفته که شما وسیله اش را بیاورید تا بتوانید استفاده محله از این بکنید نه اینکه در آن زمان حرام بوده در این زمان حلال شده که اصلاً به طور کلی آن حکم تبدیل پیدا کرده، نه! هیچ زمان و مکان دخالت ندارد. مثل اینکه فرض بکنید که من باب مثال رسول خدا وقتی می آید می گوید که شراب حرام است همان موقع می آید بگوید اگر شما مریض بودی حلال است؟ نه نمی آید بگوید. می گوید که شراب حرام است، می آید یک حکم را بیان می کند به عنوان حرمت خمر، یک حکم هم بیان می کند به عنوان شرب الدواء للمریض حلال. یا اینکه فرض کنید که من باب مثال می گوید حفظ نفس از واجبات است. یکی از واجبات حفظ نفس است. خیلی خوب شما دو تا ملاک دارید، این

دو تا ملاکی که در دست دارید یکی حرمت شرب
خمر است یکی هم حرمت حفظ نفس است، حرمت
حفظ بدن است و وجوب حفظ صحت است،
وجوب حفظ سلامت است. این دو ملاک را داری
و منتظر زمانی می‌شوی که خود را در تحت این
ملاک یا در تحت این ملاک قرار بدهی. وقتی که
صحیح و سالم هستی و این شراب هم هست، شما
الآن در اینجا در تحت ملاک حرمت واقع شدی چون
الآن در اینجا احتیاجی به این نداری و برای شما که
الآن صحیح و سالم هستی این می‌شود حرام. اگر
رسیدی به اینجا که مریض شدی و طبیب برای
صحت شما لزوم شرب خمر را تجویز کرد الآن شما
داخل در تحت این ملاک قرار می‌گیرید. این ملاک
را چه کسی گفته؟ همین رسول خدا، متّهی رسول
خدا نگفته فرض کنید که امروز برای شما حلال
است، آن آمده به عنوان ملاک کلی مطرح کرده که
حفظ نفس واجب است و از آن طرف شرب خمر
حرام است، در تحت هر کدام از این دو ملاک قرار
گرفتی باید عمل بکنی. اگر منظورشان این است که

خب در این صورت دیگر زمان و مکان دخالت ندارد

سؤال: زمان و مکان می شود ظرف تحقق

جواب: فقط ظرف تحقق است و غیر از این

نیست.

سؤال: از اینها نقل شده که شما موسیقی را که در

رادیو گوش می دهید اگر موج را بگردانید یک سانت

[آن طرف تر] مثلاً همین موسیقی را از عربستان

گوش بدهید حرام است!

جواب: این دیگر همین چرب و پرتی است که

اینها نقل می کنند!

سؤال: یعنی اینها همین را می خواهند بگویند که

مکان مؤثر است، زمان مؤثر است در آن و با این

حرفشان خیلی صراحت دارد در این موضوع

جواب: بله یعنی این هم، همین مطلبی است که

ایشان می گویند. اصلاً خود مکان خودش جعل

ملاک می کند. جعل ملاک نمی کند کشف می کند.

سؤال: اینجا برمی گردد به حکومت، یعنی آن

حکومت یک چیزی را مقدر می کند

جواب: حکومت که نمی تواند، بله دیگر عرض

می کنم، حکومت فقط جنبه کاشفیت دارد جنبه

جاعلیت ندارد. یعنی حکومت، نه حکومت پیغمبر،
نه حکومت ائمه، نه حکومت غیر اینها، هیچ
حکومتی جنبه جاعلیت ندارد فقط جنبه کاشفیت
دارد الا اینکه این جنبه کاشفیت به دست من نیست
به دست حاکم است. فرض کنید که حاکم هیچ وقت
نمی‌تواند بگوید آقا زن خود را طلاق بده، بنده
می‌خواهم او را بگیرم! می‌گویم آقا بین خود می‌خواهی
بیایی بگیری زن خودم مال خودم است. ولی جنبه
جاعلیت، یعنی حاکم بتواند، قدرت داشته باشد من
تلقاء نفسه بیاید یک حکمی را بر یک موضوعی بار
بکند، نه، یعنی اگر هم ما می‌گوییم حاکم اختیار جعل
دارد این هم تازه جنبه کاشفیت دارد چون حاکم
مصلحت می‌بیند که الآن در این زمان باید این حکم
در جامعه جریان پیدا کند بر این اساس، حاکم می‌آید
جعل می‌کند و الا حاکم غلط می‌کند فرض کنید که
بیاید جعل بکند! حاکم چه کاره است که بیاید جعل
بکند؟ امام هم تازه نمی‌تواند بیاید جعل بکند، امام
هم کلماتش فقط جنبه حکایت دارد، پیغمبر هم جنبه
حکایت دارد منتهی صحبت در این است که شارع

این مسئولیت و اختیار را به ید رسول قرار می‌دهد نه به ید ابوبکر، این اختیار را به ید امام صادق قرار می‌دهد نه به ید ابوحنیفه، همین طور در حکومت هم این اختیار نه جعل حکم من تلقاء نفسه که بنشیند روی تخت و پایش را هم بیندازد روی آن پایش و همین طوری جعل کند، نه خیر، لذا در جعل حکمی که می‌کند مسئول است یعنی باید از حاکم سؤال کرد چرا شما این جعل را کردید؟ به چه دلیلی ...

... نفس الامریه دارند لذا هم غلط است سوال

ما از امام و رسول و هم آنها نباید جواب بدهند. حالا آنها بزرگواری می‌کنند و یک جوابهایی می‌دهند. ولی افتراق بین حاکم مسلمین و بین رسول و امام در این است که حاکم بر اساس حکمش باید جواب بدهد یعنی شما باید بیایید پیش حاکم و بگویید شما که آمدید امروز گفتید که مردم باید این کار را انجام بدهند به چه دلیل شما این را گفتید؟ نمی‌تواند بگوید تو حرف نزن! تو برو پی کار خودت! من حاکم مسلمین هستم هر چه تشخیص می‌دهم! می‌گوییم نه، حاکم نمی‌تواند جعل بکند، حاکم باید کلام او کشف باشد از حکم واقعی یا حکم ظاهری که

تشخیص می‌دهد ولی این تشخیص او نباید تشخیص بدون مسئولیت باشد که فرض کنید من باب مثال [مثل] یک صاحب دکانی که دلش می‌خواهد، تشخیص می‌دهد که حالا فرض کنید این امتعه را از اینجا بردارد در آنجا بگذارد، امتعه آنجا را بردارد در این جا بگذارد، نه، این تشخیصی که شما می‌دهید بر چه اساسی است؟ بر اساس چه مشاورینی است که شما این تشخیص را دادید؟ بر اساس چه تحقیقاتی است که شما این تشخیص را دادید؟ بر اساس چه نظریات فقهی است که شما آمدید این کار را کردید؟ باید جواب بدهد نمی‌تواند جواب ندهد. این فرق بین امام و بین حاکم مسلمین است و نباید هم به او بر بخورد به خاطر اینکه حاکم مسلمین مثل بقیه افراد است و فرق نمی‌کند.

انما الکلام در اینکه در اجرا و تنفیذ این حکم، من که یک فرد عادی و معمولی هستم اختیار ندارم و این اختیار، از طرف شارع به حاکم مسلمین داده شده. یعنی این را می‌خواهم بگویم که حاکم وقتی می‌خواهد یک حکمی را بگوید بعد از اینکه مورد

صلاح، متیقن شد و یا اینکه اکثری الظن شد، ظن به ثبوت غلبه داشته باشد بر ظن به نفی، آن مهر و ختم حاکم مسلمین است که این را به مرحله تنجز می رساند. بالأخره یکی باید ختم کند، امضاء کند اما حاکم بدون مشورت با دیگران، بدون احراز این خصوصیت، صرفاً من تلقای نفسه بیاید فتوی بدهد، حکم بکند، از نظر شرعی بر این اساس ما منجزی نداریم. این (حاکم مسلمین) با امام فرق می کند چون امام اشراف بر مصالح و مفاسد نفس الامریه دارد و اشراف بر ملاک دارد و اشراف بر ملک و ملکوت دارد ولی حاکم مسلمین مانند یک فرد عادی می ماند که هیچ فرقی با بقیه ندارد، علمش بیشتر است، بسیار خب، به واسطه این علم بیشتر، اختیار تنفیذ و اجراء بر عهده اوست اما من تلقای نفسه با تشخیص خود و بدون مؤمن و بدون منجز، نمی تواند چنین حکمی را انجام بدهد.

حالا صحبت در این مسئله به اینجا رسید که مرحوم آقا شیخ حسین حلّی اعلی الله مقامه بعد از اینکه آمدند موارد را طبق روش مرحوم صاحب جواهر بیان فرمودند به اینجا رسیدند که - البته فردا

دوباره این بحث مرحوم محقق حلی را تمام می‌کنیم و نظراتی که هست به مطالب ایشان، فردا عرض می‌کنیم - طبق همان که استفاده می‌شود، به صرف انکار یک ضروری یا به صرف حلیت کبیره من الکبائر، حکم به ارتداد و خروج از دین نمی‌شود کرد الا اینکه ظواهر و قرائن امر این طور نشان بدهد که این انکار در حکم انکار رسول هست که از باب انکار رسول، این موجب خروج از دین در اینجا خواهد بود. انشاء الله اگر خدا بخواهد دیگر فردا] این بحث را تمام کنیم]

سؤال: استاد یکی از شرایط وجوب رسیدن فقیه به ولایت، مشورت است

جواب: بله اصلاً حاکم مسلمین بدون مشورت حق ندارد یک حکمی را بگوید. این طور نیست که اینها می‌گویند که چون الان [این فرد] حاکم شد پس هر چی این حاکم بگوید [باید عمل بشود]! نه این طور نیست. باید مشورت کند، باید با اهل صلاح مشورت کند و نظر آنها را در نظر بگیرد، باید اهل خبره را در نظر بگیرد، باید با تمام این خصوصیات

و اینها، آن آخر وقتی که همه آمدند نظر دادند آن حکمی که به نظر اهل حلّ و عقد، آن حکم جامع می آید، آن حاکم باید حکم این اهل حلّ و عقد را انجام بدهد، تازه حکم خودش را نمی تواند انجام بدهد. حاکم فقط حکم امضاء کننده را دارد یعنی جمع کننده افراد و به دست گیرنده...، لذا اگر فرض کنید من باب مثال ۹۹ نفر از اهل حل و عقد آمدند و گفتند باید این کار انجام نشود آیا حاکم حق دارد بگوید باید انجام بشود؟! چه کسی چنین حرفی را زده است؟!

سؤال: پس در این صورت شما قائل به شورایی

بودن هستید؟

جواب: بله؟

سؤال: به شورایی بودن قائل هستید؟

جواب: بله. البته حاکم باید واحد باشد ولی تمام

احکامش باید شورایی باشد.

سؤال: به خاطر عدم کمال حاکم دیگر؟

جواب: بله دیگر، به خاطر همین. بله اگر ما یک

حاکمی مانند سید بحرالعلوم داشتیم آن دیگر

حکمش فرق می کند.

سؤال: فرمایشی که نسبت به حضرت سلمان داشتید که قول ایشان کاشفیت می کند از قول معصوم،

انسانی که در وادی عرفان قرار می گیرد همه همین را قبول دارند دیگر؟

جواب: بله

سؤال: این که فرمودید این چیز جدیدی هست یعنی منظور خاصی داشتید حضرتعالی؟

جواب: این مطلب ...

سؤال: بحث اصولی آن ...

جواب: بله ما می خواستیم این را در بحث کلاسیک بیاوریم و الا همین طوری نخواهیم بگوئیم خیلی... مثل حرفهای محیی الدین است که در فتوحات است که اینها فحشش می دهند! بعد اینجا هم جایش نیست

سؤال: ...

جواب: البته اخیراً یعنی حدود ۲۰، ۳۰ سال پیش به این طرف، [یک مطلبی مطرح شده] و این زیاد شده و این را همین مستشرقین مخصوصاً، هانری

کربن و اینها به خصوص مطرح کردند که دین بدون ارتباط به غیب معنا ندارد، نمی‌شود و فقط تنها دینی در دنیا که خود را مرتبط می‌داند تشیع است حتی تسنن و اینها هم خود را جدا می‌دانند و این علامت حیات دین است یعنی مثل یک خانه‌ای می‌ماند که تا وقتی صاحبخانه بالا سرش است این خانه زنده است و وقتی که صاحبخانه می‌رود دیگر گرد و غبار و خاک و فلان و این حرفها می‌آید تا کم کم از بین می‌رود. دینی که مستند به یک امام حیّ است آن دین همیشه زنده است چون از جانب امام حیّ همیشه به او افاضه می‌شود و القاء می‌شود و خیرات و برکات و... و فقط تشیع است، اهل تسنن می‌گویند پیغمبر مرد و تمام شد و رفت و ما خودمانیم و...، لذا می‌بینیم این همه اختلافات و کذا و مذاهب اربعه و افرادی که آمدند و همه اینها...، اصلاً اهل تسنن معلوم است که فتاوایشان چی هست، این به خاطر این است که در تحت اشراف یک ولیّ حیّ قرار ندادند دینشان را. دیگر سلیقه‌ها آمده در اینجا، اختلافات آمده در اینجا، ولی این دین [(اسلامی که تشیع به آن قائل است)] یک دین حیّ است، اگر هم جهات انحرافی

بیاید، افرادی که مرتبط با غیب هستند می‌آیند و جلوی جهات انحرافی می‌ایستند. این به خاطر این است که یک ارتباطی با حیّ وجود دارد که آن حیّ می‌آید از دریچهٔ اینها و از ظهور اینها، مطالب خلاف را کنار می‌زند و منتشر می‌کند تا معاندین و اینها بر توافق با سُلُق مختلفه ای که دارند نتوانند بیایند انحراف را ایجاد بکنند. این مطلب، مطرح شده در مسیحیت.

سؤال: نسبت به امام زمان؟

جواب: بله؟

سؤال: به خاطر وجود امامت، بحث ولایت،

یعنی به تعبیر عام، این چی؟ هانری کربن به خاطر اعتقاد به وجود مقدس امام زمان این مطلب را مطرح کردند اما به عنوان یک امر عام هم این را مطرح کردند؟

جواب: خب بالاخره این امام زمان را هم که یک

قضیهٔ شخصی نمی‌دانند و می‌گویند امام زمان هم از باب یک ولیّ است یعنی یک نیروی غیبی بایستی که دائماً این جریان را داشته باشد و کل نظام را داشته

باشند و اخیراً حتی شنیدم که می گویند یک امر غیبی

کل نظام را دارد؟

سؤال: ...؟

جواب: بله حتی مسیحیت. حالا امام زمان

مربوط به تشیع و اینهاست ولی حالا همان امام زمان

را می خواهند گسترش بدهند به کل ملل و نحل یعنی

امام زمان شما تنها نیست، مال ما هم هست یعنی

جنبه جامعی می خواهند به او بدهند و از

صحبتهایشان این برمی آید. و خب این خیلی مهم

است و می خواهند بگویند این ولایت فقط در یک

فئه خاص و در یک ملت خاص اعمال ولایت

نمی کند، کل عالم را دارد تدبیر می کند

سؤال: اصطلاح وحی مستمر غیر از این مسائل

است؟

جواب: بله

اللهم صل علی محمد و آل محمد